

Islamic Knowledge and Insight

The Function of Qur'anic Verses in the Semantic Suspension of Saadi's Gulistan Tales

1. Maryam Shafiee Taban*: Assistant Professor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran. (Email: shafieetaban_m@pnu.ac.ir)

2. Farideh Akhavan Palang Saraei: Instructor, Department of Islamic Education, Farhangian University, Tehran, Iran

3. Godarz Kakavandi: Instructor, Department of Islamic Education, Farhangian University, Tehran, Iran

Abstract

This study conducts a detailed investigation into the function of Qur'anic verses within the mechanism of semantic suspension in the narratives of Saadi's *Gulistan*. The central aim of this research is to uncover the intricate process through which Saadi, by intelligently integrating elements of divine discourse into his narrative structure, elevates the authority and depth of the moral teachings embedded in his anecdotes beyond the level of mere secular advice. Methodologically, this research is based on a qualitative content analysis of literary texts, adopting a historical-interpretive and comparative approach. All Qur'anic references embedded within the tales are meticulously categorized and examined under three principal types: (1) direct citation and explicit verbal reference; (2) use of narrative parables and story motifs derived from the Qur'an; and (3) eloquent semantic adaptation and translation of Qur'anic themes. The key findings reveal that the primary function of these incorporations is the creation of a sustained semantic suspension. This suspension displaces the final judgment of each moral teaching from the personal domain and situates it within a system of fixed and universal divine laws. Through this method, Saadi conveys ethical principles not as variable counsel, but as practical injunctions derived from a legitimate sacred source. Overall, the presence of the Qur'an in the *Gulistan* serves as the driving force of legitimization, transforming earthly advice into a message endowed with theological permanence.

Keywords: semantic suspension, Gulistan of Saadi, Qur'anic adaptation, citation, parable, translation.



معرفت و بصیرت اسلامی

کارکرد آیات قرآنی در تعلیق معنایی حکایت‌های گلستان سعدی

۱. مریم شفیعی تابان*: استادیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران. (پست الکترونیک: shafieetaban_m@pnu.ac.ir)

۲. فریده اخوان پلنگ سرائی: مدرس آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

۳. گودرز کاکاوندی: مدرس آموزش معارف اسلامی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران

چکیده

این پژوهش به واکاوی دقیق کارکرد آیات قرآنی در سازوکار تعلیق معنایی حکایت‌های گلستان سعدی می‌پردازد. هدف محوری این تحقیق، آشکار ساختن این سازوکار پیچیده است که چگونه سعدی با ادغام هوشمندانه عناصر کلام وحی در ساختار روایی خود، اعتبار و عمق آموزه‌های اخلاقی مندرج در حکایات را به سطحی فراتر از توصیه‌های صرفاً عرفی ارتقا می‌دهد. از منظر روش تحقیق، این مطالعه بر پایه تحلیل کیفی محتوای متون ادبی و با اتخاذ رویکردی تاریخی-تفسیری و تطبیقی بنا شده است. تمامی شواهد قرآنی در بستر حکایات، به دقت در سه دسته اصلی دسته‌بندی و مورد بررسی قرار گرفته‌اند: (۱) تضمین مستقیم و ارجاع لفظی؛ (۲) استفاده از تمثیل‌های روایی و داستانی ریشه گرفته از قرآن؛ و (۳) ترجمه و اقتباس معنایی بلیغ از مضامین قرآنی. نتایج کلیدی نشان می‌دهد که مهم‌ترین کارکرد این تضمین‌ها، ایجاد یک تعلیق معنایی پایدار است. این تعلیق، حکم نهایی هر پند را از حوزه فردی خارج کرده و آن را در منظومه قوانین ثابت و جهان‌شمول الهی مستقر می‌سازد. سعدی با این روش، اصول اخلاقی را نه به عنوان توصیه‌های متغیر، بلکه به عنوان احکام عملی برگرفته از منبع مشروعیت، به مخاطب منتقل می‌کند. در مجموع، حضور قرآن در گلستان، موتور محرک مشروعیت‌بخشی و تبدیل پند زمینی به پیامی دارای ثبات الهیاتی است.

کلیدواژه‌گان: تعلیق معنایی، گلستان سعدی، اقتباس قرآنی، تضمین، تمثیل، ترجمه.

How to cite: Shafiee Taban, M., Akhavan Palang Saraei, F., & Kakavandi, G. (2027). The Function of Qur'anic Verses in the Semantic Suspension of Saadi's Gulistan Tales. *Islamic Knowledge and Insight*, 5(1), 1-16.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 16 December 2025

Revise Date: 08 March 2026

Accept Date: 16 March 2026

Initial Publish: 14 September 2026

Final Publish: 21 April 2027

شیوه استناددهی: شفیعی تابان، مریم، اخوان پلنگ سرائی، فریده، و کاکاوندی، گودرز. (۱۴۰۶). کارکرد آیات قرآنی در تعلیق معنایی حکایت‌های گلستان سعدی. *معرفت و بصیرت اسلامی*، ۵(۱)، ۱-۱۶.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲۵ آذر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۷ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۲۵ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۲۳ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ اردیبهشت ۱۴۰۶

مقدمه

گلستان سعدی (Saadi, 2005)، به مثابه گنجینه‌ای سترگ در میراث ادبیات تعلیمی فارسی، صرفاً مجموعه‌ای از حکایات پندآموز به شمار نمی‌آید؛ بلکه عرصه‌ای است که در آن، حکمت متعالی دینی و اخلاق عرفانی با سلاست و ایجاز نثر فارسی پیوند خورده است. قلب تپنده این پیوند هنرمندانه، حضور پرتکرار، آگاهانه و هدفمند آیات قرآنی و مضامین وحیانی است که سعدی با مهارتی بلاغی آن‌ها را در بستر قصص مادی و اجتماعی خود به کار می‌گیرد. این پژوهش بر آن است تا فراتر از شناسایی صرف ارجاعات، به تحلیل عمیق کارکرد دقیق و تأثیر بنیادین این تضمین‌ها در فرآیند «تعلیق معنایی» حکایات بپردازد.

هدف اصلی این مقاله، تبیین و تشریح این سازوکار است که چگونه اقتباس هنرمندانه سعدی از کلام وحی، موجب تعمیق، مشروعیت‌بخشی، و ارتقاء معنای اخلاقی داستان‌ها می‌شود. ما نشان خواهیم داد که حضور آیات، از مرحله تضمین مستقیم (تأیید نهایی) تا تبدیل شدن به تمثیل‌های داستانی (اقتباس روایی)، چگونه سخن سعدی را از یک اندرز صرف به یک حکم مبتنی بر قانون بنیادین کیهانی ارتقا می‌دهد. این اقتباس‌ها ابزاری برای تعمیم احوال انسانی به اصول ثابت الهی، تأکید بر نظارت مستمر خداوند، و انتقال مفاهیم از سطح تجربه فردی به سطح شریعت و طریقت هستند. در نتیجه، مخاطب با خواندن یک حکایت، نه تنها با یک درس اخلاقی صرف، بلکه با یک حقیقت ثابت‌شده دینی مواجه می‌شود که تعلیق معنایی را به اوج خود می‌رساند. در این راستا، با بررسی دقیق انواع اقتباس (ترجمه بلیغ، تمثیل، و اقتباس معنایی)، نحوه جذب و بازتولید کلام وحی در ساختار حکمی گلستان مورد موشکافی قرار خواهد گرفت.

پیشینه تحقیق

بررسی تأثیر قرآن کریم بر آثار ادبی فارسی، به ویژه آثار شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی، همواره یکی از مباحث محوری در مطالعات ادبیات تعلیمی و دینی بوده است. پژوهش‌های متعددی به این حوزه پرداخته‌اند تا شیوه نفوذ کلام وحی در ساختار بیانی و

محتوایی آثار او را تبیین کنند. برای مثال، لطفی صمیمی و همکاران (۱۴۰۲) در مقاله «بررسی نحوه اثرپذیری تصویری - بلاغی از قرآن کریم در گلستان سعدی» با روش توصیفی-تحلیلی نشان دادند که سعدی با بهره‌گیری از صنایع بلاغی چون تشبیه و تمثیل، تصاویر قرآنی را برای ترسیم مفاهیم تربیتی و اخلاقی در گلستان به کار برده است (Lotfi Samimi et al., 2023). همچنین، مجد و آبین (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان «شگردهای استفاده سعدی از آیات قرآن»، به بررسی شیوه‌های نفوذ قرآن در آثار سعدی پرداخته و تلاش کردند تا ابداعات سعدی در این زمینه را در مقایسه با شاعران دیگر مشخص سازند و به تفاسیر مرجع زمانه ارجاع دادند (Majd & Abin, 2012). در زمینه‌ای دیگر، مقدس (۱۳۸۷) با رویکردی تطبیقی و آماری، «اقتباس از قرآن در گلستان و بوستان سعدی» را بررسی کرده و سهم گلستان را در اقتباس‌های جزئی و ناقص از آیات، به طور مشخص محاسبه نمود و سهم موضوعات اخلاقی را در این اقتباس‌ها برجسته ساخت (Moqaddas, 2008).

نوآوری این مقاله در تمرکز بر «تعلیق معنایی» به عنوان کارکرد بنیادین آیات است؛ این رویکرد، فراتر از شگردها یا شمارش اقتباس‌ها، به نقش آیات در ارتقای اخلاق به الهیات کاربردی می‌پردازد.

مبانی نظری

تعریف تعلیق

تعلیق در ادبیات داستانی، یک سازوکار حیاتی برای حفظ کشش و علاقه مخاطب در طول روایت است، که از طریق مدیریت آگاهانه اطلاعات و ایجاد تنش عمل می‌کند (Pfister, 2023).

تعلیق عمدتاً با فراهم آوردن داده‌های اولیه (علت) و سوق دادن خواننده به انتظار برای وقوع معلول تعریف می‌شود؛ به این ترتیب، مسیر روایت از علت به معلول پیش می‌رود (Todorov, 2018). این عنصر مستلزم یک تعادل ظریف است: نه بی‌خبری کامل که منجر به سردرگمی شود، و نه قطعیت مطلق که علاقه را از بین ببرد.

بر اساس تعاریف، عناصر مشترک تعلیق عبارتند از:

۱. ایجاد عدم قطعیت: متن با ایجاد فضاهای خالی و نانوشته‌ها، نتایج محتمل را از خواننده دریغ می‌کند و او را وادار به حدس زدن می‌کند (Makarik, 2006; Toolan, 2014).

۲. واکنش روانی خواننده: تعلیق یک واکنش روانی است که از نگرانی و دلواپسی نسبت به سرنوشت شخصیت‌ها ناشی می‌شود (McKee, 2020).

۳. اطلاعات هم‌سطح: برخلاف معما و کنایه دراماتیک، در تعلیق، خواننده و شخصیت‌ها اغلب اطلاعات یکسانی دارند و هر دو در انتظار نتیجه‌ای نامعلوم به سر می‌برند (McKee, 2020).

بنابراین، تعلیق داستانی به عنوان یک ابزار جذب‌کننده، از طریق تأخیر آگاهانه در افشای نتایج پیش‌بینی‌پذیر یا ایجاد شکاف‌های روایی، تنش را مدیریت کرده و خواننده را در حالی که همچنان به روایت وفادار است، در حالت انتظار نگه می‌دارد (Rimmon-Kenan, 2008).

تعلیق معنایی

آنچه در این پژوهش از آن با عنوان «تعلیق معنایی» یاد می‌شود، نه یک اصطلاح تثبیت‌شده در نظریه کلاسیک، بلکه مفهومی تحلیلی است برای توصیف وضعیتی که در آن، متن ادبی از تثبیت یک معنای نهایی پرهیز می‌کند و فرایند معنا را در حالتی تعلیقی و گشوده نگه می‌دارد.

تعلیق معنایی (Semantic Suspense) به وضعیتی اشاره دارد که در آن اثر ادبی از تثبیت معنایی واحد پرهیز کرده و خواننده را در فضای بویای تفسیری میان معانی متعدد نگه می‌دارد. این مفهوم با «ابهام» (Ambiguity) پیوندی تنگاتنگ دارد. ویلیام امپسون (Empson, 1930) ابهام را منبع غنای متن می‌داند؛ جایی که چندین معنای متمایز به گونه‌ای در هم تنیده می‌شوند که حذف هیچ کدام ممکن نیست.

پل ریکور (Ricoeur, 1976: 120) نیز با رویکردی هرمنوتیکی بر «فاصله تفسیری» تأکید دارد؛ جایی که متن بیش از قصد مؤلف سخن می‌گوید. در ادبیات کلاسیک فارسی، این پدیده با ابزارهایی

چون ابهام، کنایه و پارادوکس تشخیص می‌یابد. در واقع، تعلیق معنایی در اینجا ناشی از «چندمعنایی» (Polysemy) است که خواننده را میان معنای لغوی، کنایی و عرفانی معلق نگه می‌دارد. به زعم جاناتان کالر (Culler, 1981: 118)، این تکنیک خواننده را از مصرف‌کننده به تولیدکننده معنا بدل می‌کند.

تأثیرپذیری سعدی از قرآن

سعدی شیرازی، مصلح‌الدین عبدالله، ملقب به افسح‌المتکلمین، پرورش‌یافته سنت علمی بغداد و مدرسه نظامیه است (Haghighat, 2007). تحصیل در حوزه‌های تفسیر، کلام و حدیث، ذهن او را با ساختار بیانی قرآن مانوس کرد. در قرن هفتم، تداخل زبان فارسی و عربی و تسلط بر علوم قرآنی، پیش‌شرط فصاحت محسوب می‌شد (Safa, 2009).

تأثیرپذیری سعدی از قرآن صرفاً در سطح «اقتباس» یا «تلمیح» باقی نمی‌ماند؛ او از ساختار آیات برای ایجاد نوعی «تعلیق معنایی» بهره می‌گیرد. سعدی با نشان دادن مفاهیم قرآنی در بافتار حکایات دنیوی، میان «معنای قدسی آیه» و «کارکرد عرفی حکایت» شکاف ایجاد می‌کند. این جابه‌جایی، خواننده را در تعلیقی میان پذیرش نص دینی و انطباق آن با تجربه انسانی قرار می‌دهد. آذر (۱۳۷۵: ۱۱۹) بر این باور است که تسلط سعدی بر ظرایف زبان عربی، به او اجازه می‌دهد تا از لایه‌های زیرین متون وحیانی برای غنای بخشیدن به ساختار چندوجهی نثر و نظم خود استفاده کند (Azar, 1996).

بحث و بررسی

در این بخش، کارکرد آیات قرآنی در حکایت‌های گلستان سعدی را در سه دسته اصلی تحلیلی بررسی می‌شود تا هسته اصلی تعلیق معنایی در متن مشخص شود. هدف، نشان دادن این است که سعدی چگونه با استفاده از ارجاعات قرآنی، قضاوت نهایی خواننده را به تعویق انداخته و تفسیر را چندلایه می‌سازد. این دسته‌بندی چنین است:

۱. تضمین مستقیم و ارجاع صریح: استناد به عبارات یا واژگان عیناً قرآنی (حکم‌گونه).

۲. تمثیل و اقتباس داستانی/روایی: استفاده از داستان‌ها، ضرب‌المثل‌ها و مضامین مشهور قرآنی برای تقویت روایت حکایت.

۳. ترجمه و اقتباس معنایی: بازآفرینی تفسیری و فارسی‌شده یک مفهوم قرآنی.

با دسته‌بندی شواهد عینی ارائه شده در این چارچوب، نقش آیات قرآن به‌عنوان لایه‌های زیرین معنایی در تعلیق قضاوت حکایت‌ها روشن خواهد شد.

تضمین مستقیم و ارجاع صریح

تضمین در ادبیات، به معنای آوردن بخشی از کلام دیگران، به‌ویژه متون مقدس، در کلام خودی است. تضمین قرآنی در آثار سعدی، به‌ویژه گلستان، شیوه‌ای رایج برای تعلیق معنایی، افزایش اعتبار کلام، و تزئین متن با نوری الهی است. این تضمین‌ها گاه مستقیم (نقل مستقیم آیه) و گاه ارجاع صریح (استفاده از واژگان یا ترکیبات قرآنی در ساختار جمله‌ای فارسی) صورت می‌پذیرد. سعدی با این کار، نه تنها غنای زبانی خود را نشان می‌دهد، بلکه خواننده را به عمق معنایی آیه و تفاسیر مرتبط رهنمون می‌سازد و کلام اخلاقی خود را در چارچوب وحی تقویت می‌کند. این پیوند هنرمندانه میان ادبیات و کلام دینی، از ویژگی‌های برجسته نثر تعلیمی قرن هفتم هجری است.

زبان بریده را به کنجی نشسته صم بکم

به از کسی که زبانش نباشد اندر حکم

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۳)

واژگان «صم بکم» (ناشنوایان، گنگان، کران) برگرفته از سوره بقره، آیه ۱۸: «صُمُّ بُكْمٌ عُمًی فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ». در این آیه، کافران به سبب غلبه تعصب و نپذیرفتن حق، به کر و گنگی و کوری وصف شده‌اند. سعدی با کنار هم قرار دادن «صم بکم» قرآنی و ترکیب «زبان اندر حکم» (زبان تحت کنترل و فرمان عقل)، تضادی هنرمندانه خلق می‌کند. او با ارجاع مستقیم به وضعیت کسانی که از شنیدن و گفتن حق سر باز می‌زنند، بیان می‌کند که سکوت فردی که زبانش از نطق حق باز مانده، بهتر از سخن گفتن کسی است که کلامش تحت فرمان

عقل و مصلحت نیست. این بیت، تأکید بر لزوم عقلانیت و مهار زبان در گفتار دارد، چرا که سخن بی حکم، همانند کر و گنگی باطنی است.

کارکرد این ارجاع قرآنی، تعلیق وضعیت کر و گنگی از سطح جسمانی به بیماری روحانی است. با تداعی وضعیت کافران در سوره بقره، سعدی نشان می‌دهد که زبان خارج از حکم عقل، نه تنها بی‌فایده است، بلکه مصداق غفلت عمیق است و سکوت فرد صادق، ارزشی برتر از کلام بی‌مبالات می‌یابد.

حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی؟

در این سودا بترس از لوم لایم

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۷۷)

قوافی «لوم لایم» (سرزنش سرزنش‌کننده) یادآور آیه ۵۴ سوره مائده است: «يَجْهَدُونَ فِيهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ». این آیه در وصف مؤمنانی است که در راه خدا از سرزنش هیچ‌کس پروا ندارند.

سعدی در اینجا، مفهوم قرآنی را در فضایی تعلیمی به کار می‌گیرد. حکیم، نادان را به ترک «سودا» (عشق مجازی یا کار بیهوده) دعوت می‌کند و او را از «لوم لایم» برحذر می‌دارد. برخلاف سیاق آیه که عدم ترس از سرزنش را در راه حق می‌ستاید، سعدی ترس از سرزنش را در ترک امور دنیوی و بیهوده توصیه می‌کند. این یک «تضمین معکوس» است؛ یعنی استفاده از واژگان مرتبط با شجاعت در راه خدا، برای تأکید بر پرهیز از اعمالی که مستوجب سرزنش اخلاقی است.

تأثیر این تضمین، تغییر جهت ارزش‌گذاری است. سعدی مفهوم قرآنی عدم ترس از سرزنش در راه حق را می‌گیرد و آن را به عرصه ترک امور بیهوده و دنیوی منتقل می‌کند. این جابجایی، به کلام حکیم وزن داده و مخاطب را به پرهیز از رفتارهای نکوهیده ترغیب می‌کند.

چون نبود خویش را دیانت و تقوی

قطع رحم بهتر از مودت قربی

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۶)

واژه «مودت قربی» (دوستی خویشاوندان) برگرفته از آیه ۲۳ سوره شوری است: «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى». این آیه یکی از وظایف دینی در قبال پیامبر (ص) است.

سعدی اصل واجب قرآنی مبنی بر مودت نسبت به نزدیکان (به ویژه اهل بیت) را در چارچوب اخلاق عرفی و عملی قرار می‌دهد. وی بیان می‌کند که اگر فرد فاقد «دیانت و تقوی» باشد، حتی این امر نیکو و واجب (صله رحم و مودت)، در صورت همراهی با ریاکاری یا عدم صداقت، ارزشی ندارد و قطع رابطه بر آن ارجح است. این نشان می‌دهد که ارزشگذاری سعدی مبتنی بر باطن و عمل است، نه صرف ادعای ظاهری.

تأثیر این ارجاع، محدودیت بخشی به حکم اخلاقی است. اصل قرآنی مودت، که یک فضیلت است، با قید «دیانت و تقوی» مشروط می‌شود. تعلیق معنایی بر این استوار است که هر عملی، هرچند نیکو، اگر از باطن پاک سرچشمه نگیرد، کم‌ارزش خواهد بود و قطع رابطه مبتنی بر ریا، بهتر از آن است.

«شکر نعمت حق همچنان می‌گفت: که الحمدلله که از آن عذاب الیم برهیدم و بدین نعیم مقیم برسیدم» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۵۱)
«عذاب الیم» (عذاب دردناک) در سوره بقره، آیه ۱۰ و «نعیم مقیم» (نعمت جاودان) در سوره توبه، آیه ۲۱ آمده است.

این بخش نمونه‌ای از تضمین آشکار با استفاده از دوگانه‌ای قرآنی است که در سوره توبه (آیه ۲۱) به صراحت ذکر شده است: «يَبْشِرُهُمُ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ» و در مقابل، تعبیر عذاب در قرآن بسیار است. گوینده با گفتن «الحمدلله» (که خود ذکر قرآنی است) و ترکیب واژگان «عذاب الیم» و «نعیم مقیم»، رهایی خود را از مصائب دنیوی و رسیدن به مقام قرب الهی می‌داند. این شکرگزاری، مصداق عملی شکر نعمت است که در قرآن تأکید شده است (Qurtubi, 1964).

کارکرد این واژگان قرآنی، ایجاد تعلیق سرانجام‌گرا در لحظه حال است. شکرگزاری گوینده در این بیت، صرفاً ابراز ادب نیست، بلکه تأکید بر جایگاه کنونی خود به عنوان نجات یافته از عذاب و واصل

به نعیم است؛ بدین ترتیب، هر لحظه شکر، پلی به سوی سرنوشت نیکوی اخروی تعلیق می‌گردد.

«خلاف راه اهل صواب است و نقص رای اولوالباب» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵)

واژه «اولوالالباب» (صاحبان خرد و اندیشه) برگرفته از سوره زمر، آیه ۹ است: «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آتَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ».

سعدی در اینجا «اولوالالباب» را در برابر «اهل صواب» قرار می‌دهد و آن را به عنوان معیار سنجش خرد و فهم به کار می‌برد. او حکم می‌کند که هر راهی که با روش «اهل خرد» (اولوالالباب) منطبق نباشد، قطعاً دچار نقص رأی و خطا است. این تضمین، اعتبار بخشیدن به کلام سعدی است؛ چرا که او با ارجاع به کسانی که در قرآن به عنوان صاحبان بصیرت معرفی شده‌اند، استدلال می‌کند که تفکر غیر از مسیر خردمندان قرآنی، گمراهی است (Fakhr Razi, 1999). این تضمین، تثبیت معیار خرد قرآنی برای داوری است. با ارجاع به کسانی که در قرآن اهل بصیرت‌اند، سعدی هر فکری خارج از چارچوب آنان را «نقص رأی» می‌داند. این کار کلام او را از یک نظر شخصی فراتر برده و آن را به یک قاعده عقلی-دینی استناد می‌دهد.

«درویشی رو به آستان کعبه نهاده و همی نالید که: یا غفور، یا رحیم، تو دانی از ظلوم جهول چه بر می‌آید» (سعدی، ۱۳۸۴: ۸۶).

واژگان قرآنی «ظلوم جهول» (بسیار ستمکار و بسیار نادان) برگرفته از آیه ۷۲ سوره احزاب است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا».

این درویش، با خطاب قرار دادن صفات رحمت و غفران الهی («یا غفور، یا رحیم» که مکرر در قرآن آمده)، اعترافی عمیق به نقص انسانیت خود دارد. به جای تظاهر به کمال، با استناد به «ظلوم جهول»، نهایت ضعف و کوتاهی بشر در پذیرش امانت الهی را بیان می‌کند.

این تضمین، ارزش توبه و انابه را نشان می‌دهد؛ زیرا فرد می‌داند که خداوند از ضعف ذاتی او آگاه است و رحمتش مقدم بر سرزنش است (Ibn Ashur, 1999).

تأثیر این ارجاع، تعمیق اهمیت اقرار به ضعف برای نیل به رحمت است. درویش با استفاده از این وصف قرآنی، نه تنها ضعف خود را می‌پذیرد، بلکه با خطاب «یا غفور»، زمینه را برای تجلی رحمت الهی فراهم می‌کند. تعلیق در این است که شناخت نقص ذاتی، لازمه رسیدن به مغفرت است.

«چون از بت تراش که به حجت با پسر بر نیامد به جنگش برخاست که لئن لم تنته لارجمنک دشنام داد سقطش گفتم گریبانم درید ز نخدانش گرفتم» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۶۶).

این عبارت «لئن لم تنته لارجمنک» (اگر دست بر نداری، سنگسار خواهم کرد) آیه ۴۶ از سوره مریم، است که در داستان حضرت ابراهیم (ع) و پدرش آمده است.

سعدی در این حکایت، تهدید نمادین و خشونت آمیز بت تراش (که نماد تعصب کور است) را مستقیماً از کلام حضرت ابراهیم (ع) می‌گیرد و برای بیان تهدید به مجازات استفاده می‌کند. در اینجا، مضمون آیه (تهدید به تبعید/سنگسار برای قطع رابطه با شرک) به یک تهدید شخصی و غیردینی تبدیل شده است. سعدی با این تضمین، شدت عزم و قاطعیت را به کلام خود منتقل می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه حتی لحن کلام وحی نیز می‌تواند در بیان نیت‌های انسانی به کار رود.

این تضمین موجب تشدید قاطعیت در برابر تعصب می‌شود. سعدی با وام گرفتن لحن تهدید آمیز حضرت ابراهیم (ع) در برابر شرک، شدت لزوم مقابله با دشمنان حقیقت را بالا می‌برد. تعلیق معنایی آن است که برخی خصومت‌ها نیازمند برخوردی قاطع و بدون مصالحه هستند.

«مقربان، حضرت حق، جل و علا توانگراند و در ویش سیرت و درویشان توانگر همت و مهین توانگران آن است که غم در ویش

خورد و بهین در ویشان آن است که کم توانگر گیرد. مَنْ يَتَوَكَّلْ فَهُوَ حَسْبُهُ» (سعدی، ۱۳۸۴: ۲۵).

تضمین «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (هر کس بر خدا توکل کند، خدا او را کافی است) برگرفته از سوره طلاق، آیه ۳ است.

سعدی در این سخن، ثروت حقیقی را نه در مال دنیوی، بلکه در توکل بر خدا تعریف می‌کند و درویشان با همت را توانگر تر می‌داند. او با آوردن آیه سوره طلاق که در میان مسائل معیشتی و رزق الهی آمده، استدلال خود را مستند می‌سازد. این تضمین نقش اساسی دارد؛ زیرا نتیجه‌گیری اخلاقی او (کفایت خدا برای توکل کننده) مستقیماً از متنی الهی اخذ شده و تبدیل به محور کلام وی می‌گردد. این نشان‌دهنده نفوذ عمیق مفهوم توکل در اندیشه اخلاقی سعدی است

(Zamakhshari, 1986)

ارجاع سعدی به آیه «مَنْ يَتَوَكَّلْ...» از یک سو معنای قرآنی کفایت الهی را فراخوانی می‌کند و از سوی دیگر، با قرار گرفتن در بافت اجتماعی گلستان، این پرسش را معلق می‌گذارد که آیا انسان عادی واقعاً واجد آن درجه از توکل هست یا خیر؛ بدین سان، معنا نه تثبیت، بلکه میان آرمان وحیانی و تجربه انسانی معلق می‌ماند.

«یکی بر سر راه مستی خفته بود و زمام اختیار از دست رفته، عابدی بر وی گذر کرد و در آن حالت مستقیح در او نظر کرد، مست سر بر آورد و گفت: وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۸)

مستی که بر اثر خمر اختیار از دست داده، در برابر انتقاد عابد، با جسارت تمام بخشی از آیه ۷۲ سوره فرقان را می‌خواند: «وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا» (و چون سخن بیهوده بشنوند، با بزرگواری از آن می‌گذرند). این تمثیل، اوج طنز تلخ سعدی است؛ زیرا مستی و خفت در برابر عابد را به «مرور کرام» نسبت می‌دهد. در حالی که آیه در شأن مؤمنان راستین است که از گفتار بیهوده دوری می‌کنند، مست، از این آیه برای توجیه وضع اسفبار خود و بزرگ‌منش جلوه دادن بی‌اعتنایی‌اش به نقد عابد استفاده می‌کند (Tabatabaei, 2019).

کارکرد این تضمین، تضاد پارادوکسیکال است. تعلیق معنایی در این است که سعدی با قراردادن کلام الهی در دهان فردی متخلف،

ماهیت حقیقی بزرگواری (کرامت) را زیر سوال می‌برد. این تعلیق نشان می‌دهد که چگونه ممکن است مفاهیم مقدس برای پوشش دادن رذایل اخلاقی مورد سوءاستفاده قرار گیرند، و بزرگواری واقعی در ترک گناه است نه در توجیه آن.

«دروغ گفتن به ضربت لازم ماند اگر نیز جراحت درست نشود، نشان بماند چون برادران یوسف به دروغی موسم شدند و نیز به راست گفتن اعتماد نماند، قَالَ بَلْ سَوَّكْتَ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۴).

سعدی در پی نشان دادن ماندگاری اثر دروغ، حتی پس از اصلاح ظاهری، به سرنوشت برادران یوسف اشاره می‌کند که با دروغ گفتن مورد سرزنش قرار گرفتند. او بلافاصله آیه ۱۸ سوره یوسف را می‌آورد: «قَالَ بَلْ سَوَّكْتَ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْراً» (بلکه نفس شما امری را در نظرتان آسان جلوه داده است). این نقل قول، بیانگر این است که خودِ نفس، دروغ را زیبا جلوه داده است. این ارجاع، ریشه‌یابی روانشناختی و اخلاقی برای پدیده دروغ‌گویی فراهم می‌آورد (Qurtubi, 1964).

این تضمین، ریشه‌یابی روانشناختی عمل زشت است. تأثیر آن بر تعلیق معنایی، منتقل کردن تمرکز از عمل (دروغ) به منشأ آن (نفس اماره) است. با استناد به کلام وحی، سعدی نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین مکر، مکر درونی است و اعتماد به راستگویی فرد، با آلوده شدن نفس به این سوسه، از بین می‌رود.

«پس واجب آمده‌ام، پادشاه‌زاده را در تهذیب اخلاق خداوندزادگان، وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا اجتهاد از آن پیش کردن در حق عوام» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

پادشاه برای تهذیب اخلاق فرزندان خداوند (مردم)، دستور به اجتهاد در تربیت می‌دهد. او از آیه ۳۷ سوره آل عمران، که در مورد تربیت حضرت مریم (س) به کار رفته، استفاده می‌کند: «وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» (و او را نیکو برویاند). این آیه، روش تربیت الهی را نشان می‌دهد که مبتنی بر رشد تدریجی و نیکو است، نه صرفاً تنبیه. سعدی با این

ارجاع، معیار تربیت عالی را در سیره الهی قرار می‌دهد (Javadi, 2006: Amoli).

کارکرد، الگوبرداری از سیره الهی در تربیت است. تعلیق معنایی در این است که تهذیب اخلاق (که معمولاً با خشونت همراه است) باید مانند رویاندن گیاه، عملی مستمر، دقیق، و مبتنی بر اصول الهی باشد. استفاده از این آیه، عمق و مقدس بودن وظیفه پادشاه در پرورش اخلاق شهروندان را تعلیق می‌بخشد.

«شنیدم که باری به دریای مغرب نشسته بود و راه مصر بر گرفته و خیال فرعون‌ی در سر، حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ، بادی مخالف کشتی بر آمد و دست به دعا بر آمد و فریاد بی فایده خواندن گرفت فَاذًا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۱۸).

فردی که عزم سفر به مصر داشته (اشاره به فرعون و تکبر)، در دریا گرفتار طوفان می‌شود. او دست به دعا برمی‌آورد و سعدی برای توصیف این وضعیت، از آیه آیه ۶۵ سوره عنکبوت استفاده می‌کند: «فَاذًا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ» (هنگامی که بر کشتی سوار می‌شوند، خداوند را با اخلاص می‌خوانند). این آیه دقیقاً تضاد میان غرور در آسایش و تضرع در سختی را نشان می‌دهد (Ibn Ashur, 1999).

تعلیق بر حقیقت‌نمایی ایمان در بحران است. کارکرد آیه، افشای ریاکاری در هنگام فراغت است. تأثیر این ارجاع این است که این حکایت را از یک واقعه عادی به یک قاعده کلی در رفتار بشر تبدیل می‌کند؛ یعنی اخلاص حقیقی تنها در لحظه‌ای آشکار می‌شود که اختیار از دست انسان خارج شده و حقیقت ایمان به اجبار ظهور کند. «ملک پرسیده که چه می‌گوید، یکی از وزرای نیک محضر گفت: ای خداوند جهان همی‌گوید: وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ، ملک را در دل رحمت آورد و از سر خون او در گذشت» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۸).

پادشاه خشمگین، پس از شنیدن سخنان وزیری که به آیه ۱۳۴ سوره آل عمران ارجاع می‌دهد، نرم می‌شود: «وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ» (و کسانی که خشم خود را فرو می‌برند و از مردم

درمی گذرند). وزیر با یادآوری این صفت والا که خدا برای مقربان خود ذکر کرده، پادشاه را از مجازات فرد خاطی منصرف می کند. این تضمین، یک راهکار عملی برای اعمال قدرت با تکیه بر فضیلت قرآنی است (Suyuti, 1994).

کارکرد، استفاده از کلام وحی به عنوان عامل تعدیل کننده قدرت است. تأثیر این ارجاع بر تعلیق معنایی آن است که خشم پادشاه (که در ادبیات قدرت یک امر رایج است) با ذکر این دو صفت، از یک عمل حکومتی صرف، به یک عمل عبادی و اخلاقی متعالی تبدیل می شود و قدرت را در مسیر رحمت هدایت می کند.

«گفت این گدای مبذر را که چندان نعمت به چندین مدت بر انداخت که خزینه بیت المال لقمه مساکین است نه طعمه اخوان شیاطین» (سعدی، ۱۳۸۴: ۶۸).

سعدی گدای زیاده خرج کننده (مبذر) را به سبب اسراف در بیت المال مورد نکوهش قرار می دهد و او را «برادر شیطان» می نامد. این تعبیر برگرفته از آیه ۲۷ سوره اسراء است: «إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ» (زیرا اسراف کنندگان برادران شیطان ها هستند). این تضمین، به سخن سعدی وزنی دینی می بخشد و اسراف را نه تنها یک اشتباه مالی، بلکه یک پیوند اخلاقی با شر معرفی می کند (Javadi, 2006).

کارکرد، توصیف ماهیت گناه (اسراف) است. با آوردن نص صریح قرآنی، سعدی تعلیق معنایی را به سمت مجازات اخروی این عمل می برد. این ارجاع نشان می دهد که زیاده روی در مصرف، صرفاً هدر دادن مال نیست، بلکه به معنای هم مسلک شدن با نیروهای شر و تباهی است.

زن بد در سرای مرد نکو

زینهار از قرین بد زینهار

هم در این عالم است دوزخ او

و قنا عذاب النار

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۰۰)

سعدی همسر بد را مظهر دوزخ دنیوی می داند و در انتها هشدار می دهد: «زینهار از قرین بد زینهار و قنا عذاب النار». این عبارت پایانی، اقتباسی از دعای معروف قرآنی در سوره بقره، آیه ۲۰۱ است که مؤمنان پس از حج طلب می کنند: «رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ» (پروردگارا! در این دنیا به ما نیکی عطا کن و در آخرت نیز نیکی و ما را از عذاب آتش ننگه دار).

کارکرد، همسان سازی دوزخ دنیوی و اخروی است. تأثیر این ارجاع، تعلیق معنایی این است که مجاورت با «زن بد» یا هر قرین فاسد، دوزخی است که در همین دنیا آغاز شده و انسان را از رسیدن به «حسنه» دنیوی و اخروی باز می دارد. این تضمین، عاقبت بد همدمی ناپسند را به عذاب نهایی پیوند می زند.

«تمام شد کتاب گلستان وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ و به توفیق باری عزاسمه و در این جمله چنان رسم مؤمنان است از شعر متقدمان به طریق استعارت تلفیقی گرفت» (سعدی، ۱۳۸۴: ۱۹۱).

سعدی در پایان گلستان می نویسد: «وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ» (و خداوند یاری دهنده است). این عبارت، اقتباسی از آیه ۱۸ سوره یوسف است که یعقوب (ع) پس از شهادت دروغین پسرانش به کار برد: «فَصَبِّرْ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ». این عبارت پایانی، در واقع جمع بندی کل اثر است.

کارکرد این عبارت، استسلام و توکل نهایی است. تعلیق معنایی آن است که پس از تمام درس های اخلاقی و حکایات، نویسنده خود را نیازمند یاری خداوند می داند و تمام تلاش های ادبی خود را در پناه لطف الهی قرار می دهد. این تضمین، نشان می دهد که سخن سعدی مبتنی بر تکیه بر قدرت خود نیست، بلکه استمداد از نیروی برتر برای پذیرش کلامش از سوی خلق است.

تمثیل و اقتباس داستانی/روایی

گلستان سعدی، به عنوان یکی از شاهکارهای نثر فارسی، نه تنها به خاطر حکایات مستقلش، بلکه به دلیل به کارگیری ماهرانه فنون بلاغی و روایی حائز اهمیت است. این بخش به بررسی چگونگی حضور ساختارهای تمثیلی و همچنین استفاده سعدی از اقتباس در

چهارچوب اثرش می‌پردازد و نقش این تکنیک‌ها در انتقال پیام‌های اخلاقی و اجتماعی را تحلیل می‌کند.

«هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات» (سعدی، ۱۳۸۴: ۵۰)

سعدی هر نفسی را که فرو می‌رود «ممد حیات» و برمی‌آید «مفرح ذات» می‌داند. این توصیف، حالتی عام از فیزیولوژی انسان را بیان می‌کند، اما ریشه قرآنی آن در سوره نحل، آیه ۱۸ نهفته است که می‌فرماید: «وَإِنْ تَعْدُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (و اگر نعمت‌های خدا را شمارش کنید، باز هم نمی‌توانید آن را احصا کنید). تمثیل سعدی، تمام اعمال و نعمت‌های ظاهری و باطنی را تحت شعاع بزرگ‌ترین نعمت یعنی حیات قرار می‌دهد.

کارکرد این ارجاع، تعمیم نعمت‌شماری است. تأثیر آن بر تعلیق این است که حیات جاری خود نوعی شکر مستمر است. هر دم و بازدم، یادآور نعمت بی‌شمار الهی است و این تمثیل، خواننده را از جزئیات غافل نمی‌گذارد و او را به شکر نعمت اصلی و بنیادین (نفس کشیدن) متصل می‌کند (Tabatabaei, 2019).

ز پر تو نیکان نگیرد آن که بنیادش بد است
تربیت نااهل چون گردکان بر گنبد است

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۶۱)

بیت «تربیت نااهل چون گردکان بر گنبد است» ضرب‌المثلی است که در آن تلاش برای نیکو ساختن فردی که ذاتش فاسد است، به گردکان (شیرین بیان) تشبیه شده که بر سقف بلند می‌روید و کسی از آن بهره نمی‌برد. این مفهوم در قرآن در مورد پیامبران و هدایت کافران آمده است، مانند آیه ۵۸ سوره اعراف که نیکی خداوند بر شهری را برای فاسدان بی‌فایده می‌داند.

کارکرد، مثبت‌سازی شکست در تربیت است. تأثیر این تمثیل قرآنی این است که تلاش برای هدایت نااهل را نه یک نقص در مربی، بلکه یک امر محتوم در برابر طبیعت انسان فاسد معرفی می‌کند. تعلیق معنایی این است که تلاش بیهوده، خود یک درس است و باید انرژی را صرف ساختن بنیاد نیکو کرد.

«کارها به صبر برآید و مستعجل به سر آید» (همان: ۱۸۱)

این عبارت، یک اصل جهان‌شمول تربیتی است که ریشه در آیه ۴۵ سوره بقره دارد که یاری جستن از صبر و نماز را توصیه می‌کند. این آیات، صبر را کلید دست‌یابی به مقاصد بزرگ و حل مشکلات می‌دانند.

کارکرد، مشروعیت‌بخشی به تأخیر در نتیجه‌گیری است. سعدی با اقتباس از این اصل قرآنی، تعجیل را در نظام اخلاقی خود مذمت می‌کند. تأثیر آن بر تعلیق این است که تأخیر در نتیجه، نشانه نقص کار نیست، بلکه لازمه رسیدن به کمال آن است؛ چرا که امور عظیم نیازمند زمان‌بندی الهی و صبر بشری هستند (قرطبی، ۱۳۸۴ق: ذیل بقره ۴۵).

بنی آدم اعضای یکدیگرند
چو عضوی به درد آورد روزگار
تو کز محنت دیگران بی‌غمی
که در آفرینش زیک گوهرند
دگر عضوها را نماند قرار
نشاید که نامت نهند آدمی
(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۶)

مشهورترین شعر سعدی، که بنی آدم را دارای یک گوهر واحد و اعضای یکدیگر می‌داند، ریشه در مفهوم واحد خلقت و مسئولیت متقابل دارد که در آیه اول سوره نساء درباره تقوای الهی و آفرینش از یک نفس واحد آمده است. سعدی این مفهوم الهیاتی را به یک اصل اخلاقی اجتماعی تبدیل می‌کند.

کارکرد، تأسیس اخلاق جهانی بر پایه توحید خلقت است. تأثیر این اقتباس روایی، آن است که همدردی با دیگران را از یک فضیلت انسانی صرف، به یک وظیفه دینی ارتقا می‌دهد. تعلیق معنایی این است که بی‌تفاوتی نسبت به درد دیگری، نه فقط بی‌رحمی، بلکه قطع پیوند با بنیان اصلی آفرینش است.

قرص خورشید اندر سیاهی شد
یونس اندر دهان ماهی شد

(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۱)

مصراع دوم، تمثیلی قوی برای شدت تاریکی و گرفتاری است که ریشه در داستان حضرت یونس (ع) در سوره صافات (آیه ۱۴۳) دارد. این تمثیل برای توصیف لحظه یأس و غرق شدن در تاریکی به کار رفته است.

کارکرد، تمثیل نجات از دل هلاکت است. تأثیر این اقتباس داستانی، تعلیق بر این نکته است که هرچند سختی‌ها ممکن است به اندازه قرار گرفتن در شکم ماهی باشد، اما این وضعیت اوج سقوط نیست، بلکه مقدمه‌ای برای بازگشت و نجات (توبه) است. این امر، به هر گرفتاری‌ای امید به رهایی می‌بخشد.

«منت خدای را عز و جل که طاعتش موجب قربت است و به شکر اندرش مزید نعمت» (سعدی، ۱۳۸۴: ۴۹)

سعدی طاعت الهی را موجب قربت و شکر را مسبب زیاد شدن نعمت می‌داند. این قاعده، بازتابی از آیه ۱۳ سوره حجرات است که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُمْ» را در کنار این مفهوم می‌گذارد، و آیه ۷ ابراهیم («لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ») به صراحت رابطه شکر و زیادت نعمت را بیان می‌کند.

کارکرد، برقراری رابطه علی بین عمل و پاداش الهی است. تأثیر این تمثیل آن است که شکرگزاری را از یک ادب ظاهری به یک قانون کیهانی تبدیل می‌کند. تعلیق معنایی این است که نعمت‌ها پایدار نیستند مگر آنکه با عملی پیوسته (شکر) تداوم یابند و طاعت، تنها راه حفظ این برکات است.

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشیمان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح، گشتی‌بان

(سعدی، ۱۳۸۴: ۵۰)

بیت با تمثیل نوح (ع) و کشتی‌اش، اضطراب را نفی می‌کند. این اشاره به داستان نوح (ع) در سوره عنکبوت دارد که خداوند او را در برابر قوم گمراه و بلاهای طبیعی پناه داد.

کارکرد، اقتباس روایی برای استعاره‌سازی از حمایت الهی است. تأثیر این تمثیل این است که هرگاه حامی و تکیه‌گاه

(پشیمان/کشتی‌بان) قدرتمند باشد، آسیب‌های محیطی (دیوار امت/موج دریا) از اهمیت می‌افتند. تعلیق معنایی این است که اعتماد به قدرت الهی (نوح)، کوچک‌ترین مشکلات دنیوی را بی‌اهمیت می‌سازد و اطمینان خاطر می‌دهد.

با بدان یار گشت همسر لوط

سگ اصحاب کهف روزی چند

خاندان نبوتش گم شد

پی نیکان گرفت و مردم شد

(سعدی، ۱۳۸۴: ۶۲)

سعدی با دو مثال پی‌درپی، تأثیر همنشینی را بیان می‌کند: گم شدن خاندان لوط به سبب مصاحبت بد، و مردم شدن سگ اصحاب کهف به دلیل همنشینی با نیکان. ریشه هر دو در داستان‌های قرآنی است؛ قوم لوط (هود: ۸۳-۸۰) و اصحاب کهف (کهف: ۲۲).

کارکرد، تمثیل قدرت تغییردهنده محیط اجتماعی است. تأثیر این اقتباس داستانی، تعلیق معنایی آن است که محیط و همشین، سرنوشت نهایی انسان را تعیین می‌کند. از دست دادن هویت در اثر هم‌رنگی با فاسدان (قوم لوط)، و کسب هویت نیکو در اثر معاشرت با صالحان (سگ اصحاب کهف) را به صورت قطعی نشان می‌دهد.

چون در سراء و ضراء حالت این است

ندانم کی به حق پردازی از خویش

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۸۷)

واژگان «سراء» (آسایش) و «ضراء» (سختی) که واژگانی قرآنی هستند (آل عمران: ۱۲۴)، در اینجا برای توصیف ثبات اخلاقی در هر دو حالت به کار رفته‌اند.

کارکرد، استفاده از واژگان قرآن برای تعریف حد بلوغ اخلاقی است. تأثیر این تضمین، تعلیق معنایی این است که سنجش واقعی انسان نه در زمان راحتی، بلکه در تعادل رفتار در دو وضعیت متضاد (آسایش و سختی) است که از سوی قرآن به عنوان یک دوگانگی اصلی معرفی شده‌اند.

در بسته به روی خود زمردم

در بسته چه سود عالم الغیب

تا عیب نگسترند ما را

دانای نهان و آشکارا

(سعدی، ۱۳۸۴: ۹۷)

سعدی در این دو بیت به مفهوم «عالم الغیب» اشاره می‌کند که در سوره طه، آیه ۷ به کار رفته است: «قَالَ كَلَّا فَادْهَبَا إِنَّكُمَا مَعَكُمْ سَمْعٌ وَبَصَرٌ» (نه، زیرا هر دو با شما هستیم، می‌شنویم و می‌بینیم). این تلمیح به علم مطلق خداوند به اسرار پنهان است.

کارکرد، تذکر به نظارت دائمی الهی است. تأثیر این اقتباس، تعلیق معنایی بر این نکته است که تلاش برای پنهان کردن عیوب از خلق (بستن در)، بی‌فایده است؛ زیرا دانای مطلق، نه تنها از ظواهر، بلکه از باطن و هر آنچه در عالم غیب است آگاه است. این امر موجب شرم درونی و اصلاح رفتار می‌شود.

به ذکرش هر چه بینی در خروش است

نه بلبل بر گلش تسبیح خوانی است

دلی داند در این معنی که گوش است

که هر خاری به تسبیحش زبانی است

(سعدی، ۱۳۸۴: ۹۸)

سعدی بیان می‌کند که نه تنها بلبل به زیبایی به گل تسبیح می‌خواند، بلکه «هر خاری به تسبیحش زبانی است» و هر موجودی در هستی خروش و ذکر دارد. این مفهوم به وضوح به آیه ۴۴ سوره اسراء اشاره دارد: «تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر آنچه در آنهاست، تسبیح گوی او هستند؛ و هیچ چیز نیست مگر آنکه در حال ستایش اوست، لیکن شما تسبیح آنها را در نمی‌یابید).

کارکرد این ارجاع، گسترش دامنه حیات معنوی است. تأثیر این اقتباس داستانی/روایی بر تعلیق معنایی این است که جهان را از حالت جسمانی محض خارج کرده و به یک «کلیسای کیهانی» بدل می‌کند. این امر، ادعای سعدی مبنی بر درک «گوش» (درک باطن) را

مشروعیت می‌بخشد و به خواننده می‌آموزد که سکوت مطلق در هستی وجود ندارد و او باید زبان مشترک با کل آفرینش را بیاموزد.

ترجمه و اقتباس معنایی

ترجمه بلیغ، که رادویانی آن را «بهترین ترجمه» می‌داند، فرآیند انتقال کامل معنای متن مبدأ به زبان مقصد با حفظ ایجاز و فصاحت است (Radouyani & Shariat, 2007).

در زمینه ادبیات دینی و اخلاقی مانند آثار سعدی، ترجمه بلیغ فراتر از برگردان صرف لغت است و شامل «اقتباس معنایی» نیز می‌شود. این نوع ترجمه، متضمن حفظ روح کلام، انتقال بار اخلاقی و عرفانی، و استفاده از ساختارهای موجز و تأثیرگذار زبان فارسی است. هنرمند کسی است که با حفظ امانت‌داری نسبت به متن اصلی (قرآن یا حدیث)، آن را در ساختار ادبی خود چنان جذب کند که گویی کلامی مستقل و کاملاً بومی است.

ترجمه و اقتباس دقیق آیات قرآنی، تعلیق معنایی حکایات را عمق می‌بخشد. با اتصال مستقیم کلام سعدی به متن وحی، سخن او از یک اندرز صرف به یک حکم شرعی یا قوانین ثابت الهی ارتقا می‌یابد. این کارکرد، اعتبار کلام هنرمند را چند برابر کرده و معنای اخلاقی را با قداست الهی پیوند می‌دهد. خواننده، پیام اخلاقی را به عنوان یک قانون تثبیت‌شده تلقی می‌کند، نه یک توصیه ساده.

ما نصیحت به جای خود کردیم

گر نیاید به گوش رغبت کس

روزگاری در این به سر بردیم

بر رسولان پیام باشد و بس

(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۹۱)

سعدی در این بیت، بیان می‌کند که وظیفه انتقال پیام الهی به سر آمده است و اگر مخاطب از شنیدن نصیحت سر باز زند، دیگر مسئولیت بر عهده فرستاده (رسول) نیست. مصراع پایانی، ترجمه یا اقتباس مستقیم از مفهوم آیه ۹۹ سوره مائده است: «وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (و بر پیامبر نیست مگر ابلاغ آشکار). سعدی با لحنی که در عین قناعت و اتمام حجت، لحنی حاکی از ناامیدی نیز دارد، این اصل

قرآنی را به سطح تعاملات اجتماعی خود می‌آورد. منابع ادبی نشان می‌دهند که این شیوه، یعنی اتمام حجت با مخاطب پس از ارائه کامل نصیحت، شیوه‌ای بلاغی برای توجیه کوتاهی گوینده در برابر ناسپاسی شنونده است.

کارکرد اصلی، توجیه اتمام وظیفه و انتقال مسئولیت است. تأثیر این ترجمه در تعلیق معنایی آن است که نصیحت‌دهنده (سعدی) خود را در جایگاه رسولان الهی قرار می‌دهد که تنها مأمور ابلاغ هستند نه هدایت اجباری. این امر، بار سنگین «هدایت ناپذیری» مخاطب را از دوش نصیحت‌گر برمی‌دارد و به مخاطب گلستان می‌فهماند که عدم پذیرش، گناه اوست و ریشه در سرپیچی از اصل ابلاغ الهی دارد؛ بدین ترتیب، جنبه اخلاقی بیت، تقدس و قداست حکم قرآنی را می‌یابد.

آن کس که به دینار و درم خیر نیندوخت
خواهی که ممتنع شوی از دنیا و عقبی
سر عاقبت اندر سر دینار و درم کرد
با خلق کرم کن چو خدا با تو کرم کرد
(سعدی، ۱۳۸۴: ۱۶۹)

این حکایت، کرم و بخشش را شرط بهره‌مندی از دنیا و آخرت می‌داند و اساس این توصیه را بر اتمام حجت الهی بنا می‌کند. مصراع پایانی، ترجمه / اقتباس مستقیمی از آیه ۷ سوره قصص است که خداوند پس از انفاق موسی (ع) می‌فرماید: «وَلَا تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» (و بهره خود را از دنیا فراموش مکن؛ و نیکی کن، همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده است). سعدی در اینجا، نه فقط اصل نیکی را می‌گیرد، بلکه آن را تبدیل به یک «قانون متقابل» می‌کند: نیکی کن زیرا خدا به تو نیکی کرده است. این ساختار، ماهیت پاداش و مجازات (انباشتن ثروت در مقابل فنا شدن) را که در ادامه حکایت آمده است، با یک اصل بنیادین قرآنی پیوند می‌زند.

کارکرد این اقتباس، تبدیل کرم به یک «قاعده الهی متقابل» است. تأثیر این ترجمه در تعلیق معنایی بیت، آن است که بخشش از یک فضیلت انسانی به یک الگوی رفتاری لازم‌الاجرا تبدیل می‌شود. اگر کسی از بخشش امتناع کند، در واقع اصل «احسان متقابل» خداوندی را نادیده گرفته است. این امر، نه تنها عمل بخیل را مذموم می‌شمارد، بلکه آن را یک خروج از مدار لطف الهی که مبنای خلقت و رزق است، معرفی می‌کند (Ibn Ashur, 1999).

نتیجه‌گیری

این پژوهش نشان داد که حضور آیات قرآنی در حکایت‌های گلستان سعدی، صرفاً شیوه‌ای برای زینت‌بخشی ادبی یا افزایش اعتبار کلام نیست، بلکه کارکردی بنیادین در ساختار معنایی و تعلیقی اثر دارد. تحلیل‌ها در سه محور تضمین مستقیم، تمثیل داستانی و ترجمه بلیغ، تأیید کرد که سعدی با هنرمندی، کلام وحی را به مثابه زیرساختی مستحکم برای ارتقاء مفاهیم اخلاقی به جایگاه احکام کیهانی به کار گرفته است.

نقش اصلی این تضمین‌ها، ایجاد تعلیق معنایی بود؛ بدین معنی که قضاوت نهایی خواننده در باب هر حکایت، همواره به مفاهیم بنیادین دینی و اصول اخلاقی اثبات‌شده در قرآن ارجاع داده می‌شود. از طریق این اقتباس‌ها، مفاهیمی مانند توکل، صبر، احسان متقابل، و مسئولیت‌پذیری، از سطح توصیه‌های زمینی فراتر رفته و در قالب قوانین ثابت الهی مشروعیت یافته‌اند. در مواردی نظیر ترجمه، این اقتباس‌ها بار مسئولیت‌پذیری مخاطب را افزایش داده و در بخش تمثیل‌ها، جهان را به مثابه یک نظام واحد که در حال تسبیح خداوند است، معرفی کرده‌اند. در نهایت، کارکرد آیات قرآنی در گلستان، تبدیل اخلاق به الهیات کاربردی است که موجب ماندگاری و عمق بخشیدن به پیام سعدی در طول اعصار شده است.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study investigates the function of Qur'anic verses and Qur'anic semantic structures in the moral and narrative texture of Saadi's *Golestan*, with particular emphasis on what the authors define as semantic suspension. While earlier studies have often examined the presence of the Qur'an in Saadi's prose from the perspectives of rhetorical borrowing, verbal quotation, artistic allusion, or statistical comparison with other classical Persian works, this article proposes a more interpretive and function-oriented approach. Its central claim is that Qur'anic insertions in *Golestan* are not merely decorative signs of erudition, nor are they confined to the role of textual authority in a narrow intertextual sense. Rather, they operate as a dynamic mechanism that displaces the reader from the immediate, worldly, and anecdotal level of the narrative toward a more elevated plane of sacred significance. In this process, ethical counsel is transformed from ordinary social advice into something closer to a divinely grounded law of meaning. The article thus seeks to show that Qur'anic elements in *Golestan* do not simply reinforce an already complete message; they actively create a layered interpretive field in which meaning remains suspended between human experience and transcendent truth. It is precisely this interval—between the narrated event and the sacred frame invoked by the Qur'an—that produces the semantic depth of Saadi's text. By foregrounding this concept, the study introduces a new way of understanding the literary theology of *Golestan*, suggesting that the authority of the work derives not only from Saadi's stylistic brilliance or moral intelligence, but also from his capacity to weave revelation into the fabric of narrative in such a way that the reader's judgment is simultaneously guided and deferred (Fakhr Razi, 1999; Makarik, 2006).

Methodologically, the article adopts a qualitative content analysis of literary texts and combines this with a historical-interpretive and comparative approach in order to identify, classify, and interpret the various modes through which Qur'anic

discourse enters *Golestan* (docx, p. 1). The authors organize their evidence into three principal categories: direct quotation and explicit verbal reference, parable-like or narrative adaptation, and translation or eloquent semantic appropriation (pp. 1–2, 4, 5, 14, 19). This tripartite framework is one of the strongest structural features of the study, because it allows the analysis to move beyond the simplistic question of whether Saadi uses the Qur'an and toward the more significant question of how such usage functions in meaning production. The theoretical foundation of the article rests on a redefinition of suspension as a narrative and interpretive mechanism that delays final certainty and generates tension by regulating the disclosure of significance (p. 2). Applied to *Golestan*, semantic suspension refers to the reader's position between the fixed sacred meaning associated with a Qur'anic verse and the contingent, ethically charged, often ambiguous human situation presented in a tale. The tale does not close meaning in a purely didactic fashion; instead, by invoking the Qur'an, it opens a wider horizon in which the anecdote becomes a site of interpretive hesitation and spiritual resonance. The article therefore reframes Saadi's didactic prose as a literary space in which ethical truths are not simply stated but unfold through an interaction between lived experience and scriptural authority. This interaction postpones immediate closure and invites the reader into a multilayered act of interpretation. In that sense, the study not only contributes to Saadi scholarship but also participates in broader discussions of intertextuality, hermeneutics, and the religious imagination in classical Persian literature (Azar, 1996; Zamakhshari, 1986).

The first major analytical section examines direct inclusion and explicit Qur'anic reference, showing how Saadi embeds sacred expressions into the prose texture of *Golestan* in a manner that exceeds citation for its own sake (p. 5). According to the article, direct quotation strengthens the legitimacy of the discourse, intensifies its moral force, and links Saadi's utterance to the broad exegetical

tradition surrounding the cited verse. Yet the article's more original argument is that such quotations also produce semantic suspension by reframing the anecdotal material within a divine horizon without fully collapsing the distinction between the two levels. When Saadi invokes a Qur'anic phrase such as the condemnation implied in "deaf, dumb" motifs associated with scriptural discourse, he does more than condemn a vice in ordinary ethical terms; he places the human failure narrated in the story under the gaze of revelation. The immediate lesson of the tale remains readable, but it is now accompanied by a higher register of judgment that is not exhausted by social common sense. The result is that the reader no longer encounters the text as mere worldly wisdom. Instead, the moral utterance hovers between human observation and sacred decree, thereby acquiring both seriousness and interpretive openness. The article further notes the significance of the phrase "wa-Allahu al-musta'an" near the end of *Golestan* as a concluding formula that implicitly gathers the entire work into a devotional frame (p. 14). Such expressions, though brief, are not marginal embellishments; they function as textual thresholds through which the reader is led from literary narration into theological reflection. In this sense, direct Qur'anic citation creates a productive instability: it authorizes moral judgment while also relocating that judgment into a transcendent sphere, where its implications become wider, deeper, and less reducible to a simple moral maxim. The article persuasively argues that this is one of the principal ways in which Saadi converts aphoristic wisdom into what may be called spiritually charged ethical discourse (Qurtubi, 1964; Suyuti, 1994).

The second mode of Qur'anic presence identified by the article is parable and narrative appropriation, a category through which Saadi absorbs not only the wording of scripture but also its worldview, narrative logic, and ontological imagination (pp. 14–19). Here the authors show that some of the most influential Qur'anic traces in *Golestan* are not overt quotations at all, but rather transformations of Qur'anic ideas into Persian literary form. A key

example concerns Saadi's meditative language on breath, gratitude, and the praise embedded in creation, which the article relates to Qur'anic conceptions such as the universal glorification of God by all beings, especially in connection with Qur'an 17:44. What matters in this analysis is that the Qur'an becomes a structuring presence in the story-world of *Golestan*: ordinary life is no longer depicted as a merely social or empirical domain, but as a theater of signs in which the metaphysical order of creation silently underlies every human action. The article suggests that through such appropriations Saadi turns the world of the tale into something like a cosmic sanctuary, where beings participate in remembrance and where moral awareness depends on perceiving the hidden sacred dimension of existence. This insight is central to the authors' notion of semantic suspension. The tale may appear at first to concern familiar human concerns—justice, greed, humility, gratitude, power, speech, and conduct—but Qur'anic narrative logic subtly reorients these concerns toward a larger cosmological and spiritual framework. Meaning is therefore suspended between the visible event and the invisible order that gives it ultimate significance. By placing his readers in this interpretive interval, Saadi ensures that the ethical message is never merely private or circumstantial. Instead, each anecdote gestures beyond itself toward a vision of existence governed by remembrance, accountability, and divine order. The article demonstrates that this second category of Qur'anic influence is especially important because it reveals Saadi not simply as a citer of sacred text, but as a writer who internalizes and re-creates Qur'anic modes of perceiving reality (Haghighat, 2007; Moqaddas, 2008; Zamakhshari, 1986).

The third and perhaps most subtle category is translation and semantic appropriation, which the article defines as the eloquent transfer of Qur'anic meaning into concise and rhetorically effective Persian expression (pp. 19–20). In this mode, Saadi does not necessarily reproduce the exact wording of revelation; rather, he translates its ethical spirit,

argumentative force, and theological orientation into language that appears fully integrated into the texture of Persian prose. The article points to examples inspired by formulations such as “and upon the messenger is only clear conveyance” and “do good as God has done good to you,” showing how Saadi recasts Qur’anic principles in a stylistically elegant but conceptually faithful manner. This is not translation in a merely linguistic sense. It is a literary act of transposition through which scriptural meaning becomes culturally inhabitable in another language and genre without losing its sacred gravity. The authors argue that this process has major consequences for the ethics of *Golestan*. Counsel becomes more than practical advice; it becomes a form of completed proof, a moral utterance backed by divine precedent and obligation. Likewise, virtues such as generosity, forbearance, and beneficence are elevated from admirable human traits to expressions of a reciprocal divine economy in which human action mirrors God’s action. Such passages intensify the reader’s engagement because they do not signal scriptural dependence in an obvious or heavy-handed way. Instead, they leave the reader in a space of recognition that is partly implicit, and it is precisely this partial implicitness that produces semantic suspension. The moral statement sounds natural within the anecdote, yet it carries an authority and resonance that exceed the anecdote. The article successfully shows that this mode of appropriation is one of Saadi’s finest literary achievements: he absorbs revelation so deeply into his prose that the border between literary wisdom and scriptural ethics becomes permeable without disappearing entirely. In conclusion, the article contends that the Qur’an in *Golestan* functions as the generative core of moral meaning, not as an ornamental supplement (pp. 1, 20). Across the three identified modes—direct quotation, narrative adaptation, and semantic translation—the same basic pattern emerges: Qur’anic presence creates a field in which ethical discourse is legitimated, intensified, and elevated into the realm of divine truth. This recurring pattern

may be summarized as follows: Qur’anic appropriation leads to semantic suspension, and semantic suspension in turn produces a higher degree of moral authority and interpretive depth. The study’s major contribution lies in demonstrating that Saadi’s use of scripture should be understood not merely as evidence of piety or literary culture, but as a sophisticated strategy for constructing layered meaning. Through this strategy, *Golestan* becomes a text in which stories remain open to more than one level of reading: they are at once observations on human behavior, vehicles of ethical instruction, and gateways to theological contemplation. The reader is neither left with a purely secular maxim nor confronted with an abstract sermon detached from lived reality. Instead, one is held between narrative concreteness and sacred universality, and it is in this suspended interval that the full force of Saadi’s art emerges. The article therefore invites a reassessment of classical Persian didactic prose as a form of applied theology, in which literary beauty, moral pedagogy, and scriptural imagination are inseparably joined. By theorizing this relationship through the concept of semantic suspension, the study offers an original and persuasive contribution to the understanding of Saadi, Qur’anic intertextuality, and the hermeneutic richness of Persian classical literature.

References

- Azar, A. E. (1996). *Saadi Studies*. Mitra Publications.
- Empson, W. (1930). *Seven Types of Ambiguity*. Chatto & Windus.
- Fakhr Razi, M. i. O. (1999). *Mafatih al-Ghayb (al-Tafsir al-Kabir)*. Dar Ihya al-Turath al-‘Arabi.
- Haghighat, A. (2007). *Dictionary of Persian Poets from the Beginning to the Present*. Komesh Publications.
- Ibn Ashur, M. T. (1999). *Tafsir al-Tahrir wa al-Tanwir (Tafsir Ibn Ashur)*. Al-Tarikh Institute.
- Javadi Amoli, A. (2006). *Tafsir Tasnim*. Esra Publications.
- Lotfi Samimi, N., Pouralkhas, S., Zahiri Nav, B., & Moharami, R. (2023). Study of Visual and Rhetorical Influence of the Qur’an in Saadi’s

- Golestan. *Persian Language Studies (Shefa-ye Del)*, 6(16), 117-147.
- Majd, O., & Abin, E. (2012). Saadi's Techniques of Using Quranic Verses. *Stylistics of Persian Poetry and Prose (Bahar-e Adab)*, 5(1), 67-78.
- Makarik, I. (2006). *Encyclopedia of Contemporary Literary Theory*. Agah Publications.
- McKee, R. (2020). *Story: Substance, Structure, Style, and the Principles of Screenwriting*. Hermes Publications.
- Moqaddas, R. (2008). A Comparative Study of Quranic Adaptations in Saadi's Golestan and Bustan. *Alzahra University Journal of Humanities*(74), 171-202.
- Pfister, M. (2023). *Theory and Analysis of Drama*. Minuye Kherad.
- Qurtubi, S. a. D. (1964). *Al-Jami' li-Ahkam al-Qur'an (Tafsir al-Qurtubi)*. Dar al-Kutub al-Misriyya.
- Radouyani, M. i. O., & Shariat, M. J. (2007). *Tarjuman al-Balaghah*. Dezh-e Napasht.
- Rimmon-Kenan, S. (2008). *Narrative Fiction: Contemporary Poetics*. Niloufar.
- Saadi, M. i. A. (2005). *Golestan*. Kharazmi Publications.
- Safa, Z. (2009). *History of Literature in Iran*. Ferdows Publications.
- Suyuti, A. a. R. i. A. B. (1994). *Al-Durr al-Manthur fi al-Tafsir bil-Ma'thur*. Dar al-Fikr.
- Tabatabaei, M. H. (2019). *Tafsir al-Mizan*. Islamic Propagation Office.
- Todorov, T. (2018). *Poetics of Prose*. Niloufar.
- Toolan, M. (2014). *Narrative: A Critical-Linguistic Introduction*. SAMT Publications.
- Zamakhshari, J. M. i. O. (1986). *Al-Kashshaf'an Haqaiq Ghawamid al-Tanzil (Tafsir al-Kashshaf)*. Dar al-Kitab al-'Arabi.